



ستاره فیلم مشی درگذشت

دونالد ساترلند، ستاره کانادایی که در فیلم‌هایی مانند «بازی‌های گرسنگی» و «حالا نگاه نکن» ایفای نقش کرده بعد از مدت‌ها بیماری در ۸۸ سالگی در میامی درگذشت. کیفر ساترلند، فرزند این بازیگر با اعلام خبر درگذشت پدرش در شبکه ایکس در ادامه او را بازیگری توصیف کرده که هرگز از یک نقش خوب، بد یا زشت دلسرد نمی‌شد. او عاشق کاری بود که انجام می‌داد و کاری که دوست داشت انجام می‌داد. این بازیگر که بیش از نیم قرن در صنعت سینمای جهان درخشید جوایز متعددی دریافت کرد از جمله دو جایزه گلدن گلوب، جایزه امی ساعات پربیننده، با وجود درخشش او در فیلم‌های بسیاری اما او از بازیگرانی است که هرگز نامزد جایزه اسکار نشد و در نهایت در سال ۲۰۱۷ تنها جایزه افتخاری اسکار را دریافت کرد. از فیلم‌های او می‌توان به «داوذه مرد خبیث»، «کلوت»، «غرور و تعصب»، «مش» و «جاسوس‌ها اشاره کرد.



محکومیت نویسنده‌ی سوئدی

روز جمعه، دادگاه استیناف استکهلم، هاگان نسر، یکی از مشهورترین نویسندگان سوئد را به همراه همسرش، به دلیل فرار مالیاتی به ۱۸ ماه زندان محکوم کرد. دادگاه این زوج را به دلیل انتقال حدود ۱۳ میلیون کرون سوئد (۱/۲۳ میلیون دلار) از شرکت‌های مالیت بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ و عدم اعلام آن به مقامات مالیاتی، مجرم تشخیص داد. نسر می‌گوید: «ما شوکه هستیم و احساس می‌کنیم که توسط تانک زیر گرفته شده‌ایم». او گفت که یک حسابدار برای مدیریت امور مالی خود استخدام کرده است. این نویسنده جنایی در اولین دادگاه در بهار ۲۰۲۳ تبرئه شده بود. در آن زمان، دادگاه استدلال نویسنده را پذیرفت که این نقل و انتقالات به دلیل ناآگاهی نسر از قوانین مالیاتی رخ داده است. اولین کتاب نسر در سال ۱۹۸۸ منتشر شد و از آن پس او ۴۸ کتاب نوشت که حدود ۲۰ میلیون نسخه از آن‌ها در سراسر جهان فروخته شده‌اند.



بازگشت لینکلتر با ماه آبی

ریچارد لینکلتر پس از ساخت دو فیلم آخر خود برای نتفلیکس، برای پروژه بعدی خود «ماه آبی» به سینماها بازمی‌گردد و پس از یک دهه با همکار قدیمی اش ایتان هلوک دیدار می‌کند. فیلم «ماه آبی» در برابری آخرین روزهای لورنز هارت؛ موسیقی‌دان مشهور آمریکایی است. بخش عمده‌ی این فیلم در ۳۱ مارس ۱۹۴۳ در رستوران ساردی که شب افتتاحیه «اوکلاهاما!» بود، می‌گذرد؛ یعنی اولین پروژه‌ای که راجرز با اسکار هم‌رستین دوم به‌عنوان جانشین هارت انجام می‌دهد. هارت اغلب به راجرز سر می‌زد و در طول زندگی خود با اعتیاد به الکل و افسردگی دست‌وپنجه نرم می‌کرد. هارت در نوامبر ۱۹۴۳ بر اثر ذات‌الریه درگذشت. این فیلم براساس فیلمنامه‌ای از رابرت کاپلوی، نویسنده رمان «من و اورسن ولز» ساخته شده است. لینکلتر در بیانیه‌ای گفت: «رابرت، ایتان و من بیش از یک دهه روی این داستان کار کردیم و از فرار رسیدن زمان زنده کردن داستان هیجان زده‌ایم».



# تعاملی با دولت، تا کجا؟

میزگردی با حضور حسین سنایور، محمدهاشم اکبریانی و مهدی افروزمنش درباره سیاست و داستان نویسی



عکس: ستاره کاظمی / هم‌میزبان

این ضعف را ورود ایدئولوژی به ادبیات در طول تاریخ می‌دانم. برای روشن شدن موضوع به سه گروه از نویسندگان اشاره می‌کنم. یکی، نویسندگان متعلق به ادبیات اکثریت‌پسند یا به قولی عامه‌پسند هستند که از جمله نمونه آثارشان می‌توان به «بامداد خمار» یا «سهم من» اشاره کرد. گروه دیگر، نویسندگان متعلق به ادبیات ایدئولوژیک‌اند که از جمله جلال آل‌احمد، خسرو گلبرخی، احمد شاملو، علی شریعتی و... را شامل می‌شود. مطلق‌گرایی از جمله در مفهوم خیر و شر از جمله مواردی است که خود را در ادبیات ایدئولوژیک نشان می‌دهد. در این ادبیات که یکی از ویژگی‌های آن قدیس‌سازی است، شما یا از اید و مظلوم یا ظالم. همین ویژگی موجب می‌شود ادبیات ایدئولوژیک در خدمت قدرت قرار بگیرد؛ یا قدرت مستقر یا قدرتی در حال مبارزه با آن و در تلاش برای مستقر کردن قدرت ایده‌آل. در این گونه از ادبیات، متن در خدمت ایدئولوژی و به تبع مبارزه قرار دارد. برای نویسنده ادبیات ایدئولوژیک آن چه اهمیت دارد نه خود ادبیات که جهت‌گیری آن است. دسته سوم نویسندگان را می‌توان متعلق به گونه‌ای از ادبیات دانست که کارشان حاصل کنکاشی بیشتر در روابط انسانی و اجتماعی و نگاه سیاسی منتقدانه است بی‌آن که به‌سوی مطلق‌گرایی گام بردارند. نمونه بارز این گونه از ادبیات را می‌توان در رمان «ادبی جان ناپلئون» ایرج پزشکشاد جست‌وجو کرد؛ اثری که نویسندگان ادبیات ایدئولوژیک به‌شدت به آن تاختند. پزشکشاد در بخشی از گفت‌وگویی در این مورد اشاره می‌کند که با دو نوع از سانسور مواجه بوده است. یکی سانسور از سوی حکومت و دیگری سانسور از سوی روشنفکران که مرتباً او را متهم به همکاری با حکومت می‌کردند. چون امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر وقت در جایی از این رمان تعریف و تمجید کرده بود. در نتیجه شکل گیری ادبیات ایدئولوژیک، در دوره‌ای تحت سلطه فضایی ایدئولوژیک، موجب شد ادبیاتی که می‌توانست قدرت بگیرد، سرکوب شود و ضربه ببیند ضمن اینکه خود ادبیات ایدئولوژیک هم چیزی به‌عنوان ادبیات ارائه نکرد. نویسنده امروز ما از زمانی که من به خاطر می‌آورم با حکومت موضع داشته و همین موجب شده است اهالی ادبیات ضمن اینکه همواره خود را از حکومت کنار نگه می‌دارند معتقد باشند که آن چه تولید می‌کنند باید علیه حکومت باشد.

**مهدی افروزمنش:** نکته‌ای که به نظر من هنگام تحلیل و بررسی وضعیت اکنون، باید در نظر گرفت این است که ما در بحرانی‌ترین وضعیت ادبیات طی چند دهه گذشته به سر می‌بریم. ایرج‌حانی که نه‌فقط به دلیل سانسور که به دلیل تجمع انواع و اقسام بحران‌ها شکل گرفته است. سانسور اگر چه در دهه‌های گوناگون وجود داشته اما اکنون به شکل حادثی بروز پیدا کرده است؛ به گونه‌ای که دیگر فقط نگران طرح مسئله‌ای از اجتماع، سیاست یا بخش کوچکی از عقیده نیست بلکه ایدئولوژی مذهبی و سیاسی را نیز شامل می‌شود. نکته مهم‌تر اینکه سانسور بی‌ثبات است و مدام تغییر شکل می‌دهد. با این وضعیت تصور می‌کنم حکومت به نتیجه‌ای با خود رسیده است و آن اینکه ادبیات نباید از سطحی بالاتر بیاید. تصور من این است که آن‌ها گمان می‌کنند ادبیات تنها هنری است که از قابلیت خلق جریان روشنفکری برخوردار است؛ قابلیت که دیگر هنرها فاقد آنند. نکته‌ای که اشاره کردم نه‌خس و نه عیب ادبیات نمی‌دانم و قصد صرفاً توصیف یک وضعیت بود. به عقیده من، آن‌ها چون معتقدند ادبیات تنها هنری است که از چنین قابلیت‌ها برخوردار است پس به شکلی سیستماتیک علیه آن اقدام می‌کنند تا نتوانند از حدی بالاتر بیایند و چرخه اقتصادی آن به راه بیفتد. در نبود چرخه اقتصادی ما شاهد شکل‌گیری نویسنده حرفه‌ای نخواهیم بود و در نبود نویسنده حرفه‌ای، خلق حرفه‌ای هم رخ نخواهد داد.

بحران دیگر ادبیات از باب مخاطب است؛ مخاطبی که به این نتیجه رسیده است که ادبیات ایرانی، در برابر جهان، ادبیاتی کم‌محتوا و کم‌ارزش است؛ تصویری که بدون خواندن این ادبیات شکل گرفته است و منجر به شکل‌گیری بحث‌هایی هم می‌شود. بحث‌هایی که تصور غالب حاضران در آن قابل اعتنا نبودن ادبیات ایرانی است. بحران دیگر که به نظر من، مختص سال‌های اخیر است و در سال ۱۳۷۶ به این سوی می‌توان دید، حاصل شتاب تغییر و تحولات اجتماعی است؛ تغییر و تحولاتی که هر کدام نسبت به آن چه پیش‌تر بوده است، بر مبنای نوع نگاه متفاوتی در قبال پدیده انسان، اجتماع و سیاست شکل گرفته‌اند. نکته اینکه ادبیات برای اعلام موضع، برخلاف سینما و موسیقی نیازمند زمانی بیش‌تر است. چرا که نویسنده نیازمند تجربه واقعه، تنش‌های شدن در ذهنش و سپس بازتابش در اثرش است. چنان‌چه در سال‌های اخیر رمان‌هایی خوانده‌ایم که در مورد وقایع سال ۱۳۸۸ نوشته شده‌اند. بخشی از این فاصله البته در کنار این، تا مقطعی از زمان به عامل دیگری هم برمی‌گشت؛ سانسور هر آن چه در مورد این وقایع در یک اثر می‌آمد.

در آن اعتبار مجوزدهندگان زیر سؤال است. من تصور می‌کنم این اتفاق، همچون سینما و تئاتر، در حوزه داستان‌نویسی نیز با تفاوت‌هایی رخ داده است. بسیاری از نویسندگان اثر خود را برای اخذ مجوز به وزارت ارشاد نمی‌دهند. فراگیری بیشتر این وضعیت در حوزه سینما یا تئاتر به این دلیل است که اهالی این حوزه از امکان حضور در جشنواره‌های خارجی، به‌عنوان محلی برای نمایش فیلم‌شان و کسب درآمد، برخوردارند اما تا آن‌جا که می‌دانم و براساس تجربیاتی که از اهالی داستان‌شنیده‌ام انتشار آثار آن‌ها روی اینترنت درآمدی برای‌شان ندارد. در نتیجه بسیاری فعلاً دست‌نگه داشته‌اند.

احساس کلی من این است که جز در دوره محمد خاتمی و تا حدی در دوره حسن روحانی، امکان گفت‌وگو با متولیان سانسور کم‌تر وجود داشته است. در این دوره‌ها دست‌کم امکان گفت‌وگو وجود داشت و تصور اهالی داستان این بود که به اعتراض‌شان توجه می‌شود. چه‌بسا در مواردی با تعدیل اصلاحیه‌ها مواجه شوند. در پی وجود امکان گفت‌وگو تصور می‌شد این متولیان نه از جهانی دیگر که اهل همین کشورند و با مسائل فرهنگی‌اش هم آشنا هستند. در حالی که خط فاصل کشیده شده کنونی به گونه‌ای است که گویی ما و آن‌ها در دو جهان موازی به سر می‌بریم.

**محمدهاشم اکبریانی:** به عقیده من نیز، همان‌طور که حسین سنایور اشاره کرد، ما در شرایطی به سر می‌بریم که میان دولت و هنر یا دولت و ادبیات کاملاً جدایی افتاده است؛ به گونه‌ای که با توجه به تکنولوژی و امکانات موجود در حوزه‌هایی چون سینما و موسیقی اساساً لزومی برای مراجعه به مراجع اخذ مجوز احساس نمی‌شود و اهالی این حوزه ترجیح می‌دهند بدون عبور از چنین مرحله‌ی کار خود را پیش ببرند. کنار رفتن نظارت دولتی و اساساً ناتوانی دولت در نظارت را از نظر من می‌توان یک نقطه عطف تاریخی دانست؛ نقطه عطفی که به عقیده من، اهالی ادبیات و از جمله داستان‌نویسان چه از آن و چه از دیگر نقاط عطف تاریخ معاصر یا استفاده‌ای نکرده‌اند یا کم‌ترین استفاده را کرده‌اند. نمونه این اتفاق را می‌توان در حد فاصل سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دید یا ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹. خاطر هست دوستی که در زمان حکومت پهلوی ۲۶-۲۵ ساله بود می‌گفت آن زمان به ما می‌گفتند داستان‌ها و اشعاری از نویسندگان ایرانی به خاطر سانسور در کشورها مانده است که اگر شرایط انتشارشان مهیا نشود ادبیات دنیا را تغییر خواهند داد تا اینکه انقلاب شد اما آن چه می‌گفتند نه‌تنها ادبیات دنیا را تغییر نداد که در ادبیات ایران هم تغییری ایجاد نکرد. تصور من این است که یکی از عمده مشکلات کنونی ما، به دلایل تاریخی قابل بحث، ضعف در حوزه تولید است؛ ضعفی که موجب می‌شود نویسنده ما حتی از شرایطی که می‌تواند از آن بهره‌برداری نصیب بماند. ما می‌دانیم که در سال‌های اخیر کتاب‌های بدون مجوز بسیاری در فضای مجازی منتشر شدند اما هیچ‌کدام مشابه بازخوردی را که یک فیلم یا یک قطعه موسیقی منتشرشده در این فضا گرفت به‌دست نیاوردند. چرا که آثار ضعیفی بودند. ما می‌دانیم که به‌عنوان مثال همواره سانسور و همچنین عدم وجود چرخه اقتصادی صحیح در کار ضعیف کردن ادبیات داستانی بوده‌اند اما من عامل اصلی

علی ورامینی / نرگس کیانی

ایده دور هم جمع شدن ما با دیدن متنی از حسین سنایور در کانال تلگرامی‌اش شکل گرفت. او صراحتاً از پزشکشاد در انتخابات پیش رو حمایت کرده بود. کمتر کسی در این وضعیت این شهامت را دارد که در عیان چنین چیزی بگوید. ناامیدی بسیار زیاد بخش قابل توجهی از مردم از عدم تغییر شرایط، کار را برای صحبت‌های به دور از هیجان و استدلال سخت کرده است. با این همه، این فکر به ذهن مان رسید که از حسین سنایور و دو داستان‌نویس دیگر، محمدهاشم اکبریانی و مهدی افروزمنش دعوت کنیم و از آن‌ها بپرسیم که آیا برای شمای داستان‌نویس فرق می‌کند چه دولتی بر سر کار باشد؟ سوالی بنیادین‌تر اینکه آیا داستان‌نویسان برای گذر از این وضعیت سانسور و تحدید نیازمند تعامل با کارگزاران دولتی هستند یا می‌توانند همچون اهالی تئاتر و سینما مسیری مستقل برای خود تعریف و در آن حرکت کنند؟



**«اکنون بحران زده داستان‌نویسی ایران را، از زمان شکل‌گیری داستان مدرن در ایران تا امروز، چه میزان تفاوت با دیگر زمان‌ها می‌بینید؟**

**حسین سنایور:** در پاسخ به اینکه به شکل مشخص در سال‌های در حوزه داستان‌نویسی چه اتفاقی رخ داده و آیا اساساً اتفاقی رخ داده یا امتداد سال‌های پیش بوده است، باید گفت، هم اتفاقی رخ داده و هم امتداد سال‌های پیش بوده است. اما مهم‌ترین تفاوت ایجادشده نه تغییر در دولت و متولیان دولتی فرهنگ‌و هنر، بلکه تغییری است که در جامعه پدید آمده است؛ چرا که مشابه عملکرد نهادهای فرهنگی وابسته به حکومت در سال‌های اخیر، دست‌کم در دوران ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد نیز دیده شده بود، یعنی زمانی که سدی محکم در مقابل رشد قابل‌توجه داستان‌نویسی گذاشته شد؛ سدی که از جمله موجب شد بارها و بارها از کتاب‌هایی بشنویم که مجوز انتشار نمی‌گرفتند، آن‌هم با برخورد‌هایی ناشایست. به گونه‌ای که با اساساً به نویسندگان فرصتی برای گفت‌وگو داده نمی‌شد یا اگر گفت‌وگویی هم صورت می‌گرفت بی‌فایده بود. من تجربه‌ای شخصی از برخورد با ضابطان سانسور در دولت اخیر نداشته‌ام، اما آن چه شنیده‌ام مشابه همان رفتار بوده است. انگار در وزارت ارشاد این دولت، کم‌وبیش شاهد بازسازی دوران دولت محمود احمدی‌نژاد بوده‌ایم. نتیجه اینکه سخت‌گیری‌ها بیشتر شده است. از جمله، آثاری که پیش‌تر موفق به اخذ مجوز و انتشار شده بودند حالا با ممانعت‌هایی مواجه شده و جلوی انتشارشان گرفته شده است.

از آن سو اما به نظر من برخورد اهالی فرهنگ‌و هنر و از جمله داستان‌نویسان با این وضعیت، برخوردی متفاوت است با دوران احمدی‌نژاد. این برخورد در آن دوران بیشتر سکوت و در نهایت سرکله زدن با مسئولین صدور مجوز و متولیان سانسور و تقلا برای گذر از مسیر اخذ مجوز انتشار بود. در حالی که در این دوران به نظر می‌رسد، همان‌طور که اشاره کردید، برای بسیاری اخذ مجوز دیگر حتی مسئله نیست؛ وضعیتی اعتراضی است که

**محمدهاشم اکبریانی:**  
**ادبیات زیرزمینی ما که اساساً دیگر نیازی به برقراری تعامل با نهاد قدرت نمی‌بیند برخلاف موسیقی و آثار سینمایی زیرزمینی نتوانسته است جایگاهی برای خود به دست آورد. خواننده شود و بازخورد بگیرد و اثرگذار باشد**